

معنای وجود من

دوم قرن تیان ۵، ۱- ۱۰

اینک می‌دانیم هر گاه این خیمه زمینی که در آن سکونت داریم فرو ریزد، عمارتی از خدا داریم، خانه‌ای ناساخته به دست و جاودانه در آسمان 2 و برآستی که در این خیمه‌آه می‌کشیم، زیرا مشتاق آنیم که مسکن آسمانی خود را در بر کنیم، 3 چرا که با در بر کردنش، عریان یافت نخواهیم شد. 4 زیرا تا زمانی که در این خیمه هستیم با گرانباری آه می‌کشیم، چون نمی‌خواهیم جامه از تن به در کنیم، بلکه جامه‌ای دیگر به تن کنیم، تا فانی غرق حیات شود 5 و خداست که ما را برای این مقصود آماده کرده و روح را همچون بیعانه به ما داده است 6 پس همواره دلگرمیم، هر چند می‌دانیم تا زمانی که در این بدن منزل داریم، از خداوند



غریبیم، 7 زیرا با ایمان زندگی می‌کنیم، نه با دیدار 8 آری، ما چنین دلگرمیم و ترجیح می‌دهیم از بدن غربت جُسته، نزد خداوند منزل گیریم 9 پس خواه در بدن منزل داشته باشیم و خواه در غربت از آن به سر ببریم، این را هدف قرار داده‌ایم که او را خشنود سازیم 10 زیرا همه ما باید در برابر مسند دآوری مسیح حاضر شویم، تا هر کس بنا بر اعمال خوب یا بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد.

در دنیای کنونی ما پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای صورت گرفته که اصلاً در گذشته قابل تصور نبود. در طی ۲۰ سال گذشته یک تلفن معمولی انقدر تغییر کرده است که می‌توان با آن عکس گرفت، خرید کرد، قبض‌ها را پرداخت یا حتی کل کتابخانه‌ها را از یک جا در جهان به مکان دیگر فرستاد. تنها کم مانده است که بتوانید با گوشی هم شستشو و اتو کنید. و چیزهای بیشتری در راه است. ممکن است بزودی اینترنتی اینقدر پیشرفت کند که بتوانید با مادر بزرگ خود در ایران تماس بگیرید انگار که در سالن او قهوه می‌نوشید. اما این تحولات سریع یک جنبه منفی نیز دارند. و شاید نکته بد این باشد که ما بیشتر و بیشتر انتظار داریم. و انتظارات حتی با تبلیغات ضروری‌تر می‌شود، به طوری که مردم می‌خواهند در هر صورت چیزی جدید بخرند حتی اگر لازم نباشد. مثلاً می‌توانید خود رو‌های چهار چرخ مَحْرک را در لایبزیگ ببینید که با آن می‌توان به سیبری سفر کرد، حتی اگر یک ماشین بسیار کوچک برای رسیدن از یک مکان به جای دیگر کاملاً کافی باشد. و بسیاری چیزهای دیگر وجود دارند که ما انسانها را دیوانه کردند حتی با وجود این که بی‌فایده هستند. همه این توقعات مردم را عصبی‌تر و عصبی‌تر می‌کنند. آنها می‌ترسند چیزی جدید را از دست بدهند و در روز جمعه سیاه مانند دیوانه‌ها جلوی مغازه‌ها می‌جنگند تا چیزهایی بخرند که واقعاً به آن نیاز ندارند و مهم‌تر از همه، از طریق آنها خوشحال‌تر نمی‌شوند. پولس در دوم قرن تیان می‌خواهد به ما کمک کند تا به اصول اولیه بازگردیم. و این اصول پولس فقط به مسئله ما مربوط نمی‌شود، اما به طور کلی به هویت ما انسان‌ها نیز مربوط می‌شود. این مسئله به وجود ما در اینجا بر روی زمین مربوط است. برای چه هدفی اینجا هستیم؟ من برای چه کاری ساخته شده‌ام؟ پولس از طریق کلمات واضح صحبت می‌کند که ما را از عالم خیالات به زمین باز می‌گرداند. طبق گفته پولس، زندگی مان فقط یک خیمه زمینی است و یک اقامتگاه برای همیشه نیست. پولس خودش یک چادر ساز بود و به این دلیل هدف چادر را خیلی خوب درک می‌کرد. شما چادر را فقط برای یک زمان کوچک نیاز دارید و سپس باید آن را برچینید و با آپارتمان دیگری جایگزین کنید. پولس مجبور می‌شد بارها و بارها این فروپاشی را در زندگی خود تجربه کند. او تنها یک بار با مرگ روبرو نشد. ما نیز می‌توانیم ناپایداری را در بدن خودمان مشاهده کنیم. با وجود این که می‌توانیم زندگی خودمان را با وسایل گران قیمت پر کنیم، این چیزها در واقع نمی‌توانند ما را به سمت هدف زندگی مان هدایت کنند. با وجود پیش‌رفت فناوری همه چیز را نمی‌توان برنامه ریزی کرد. و یک راه حل فنی سریع برای هر مشکلی وجود ندارد. چیزی که امیدمان را بر آن بنا می‌کنیم گاهی باید کاملاً از بین برود. حتی بدن ما هم پیرتر و ضعیف‌تر می‌شود. سلامتی ما همیشه در معرض خطر است. همچنین باید آماده باشیم که به طور ناگهانی و غیرمنتظره همه چیزهایی را که تاکنون انجام داده‌ایم کنار بگذاریم. پولس به ما می‌گوید که انسان در فناپذیری پوشیده شده است. چادر باید برچیده شود. وقتی می‌شوم که پولس اینطور صحبت می‌کند، به نظر می‌رسد که زندگی من که اکنون دارم بی‌فایده است و باید با زندگی ابدی جایگزین شود چون زندگی کنونی فقط یک چادر است. اما پولس نمی‌خواست زندگی بدنی را ندیده بگیرد. پولس با جسمانیت ما انسانها دشمنی نداشت. بدن ما مثل یک گوشی قدیمی نیست که به خاطر آمدن مدل جدیدی آن را به گوشه‌ای پرتاب کنید. اگر اینطور باشد زندگی من بی‌ارزش است! به قدر کافی انسانهایی در دنیا هستند که زندگی خود را بیهوده و بی‌ارزش می‌دانند! حتی به طرز وحشتناکی بسیاری کسانی آماده هستند زندگی خود یا دیگران را در یک چشم به هم زدن از بین ببرند. منظور پولس در اینجا این نیست!

نظر او کاملاً متفاوت است! خیمه زمینی ما که امروز در آن زندگی می کنیم بی ارزش نیست. بی ارزش نیست چون زندگی ما با خدا از همین الان شروع می شود. در خیمه زمینی ما! خود عیسی در خیمه زمینی ما زندگی می کرد و از طریق تعمید زندگی خود را با زندگی ما در اینجا و اکنون پیوند داده است. این بدان معنی است که همانطور که بدن عیسی گرانها و ارزشمند است، بدن ما نیز با ارزش است. بنابراین، در میان این زندگی و با وجود پیر شدن و ضعیف شدن ما، شکوفایی یک زمان کاملاً جدید را همین الان تجربه می کنیم! زندگی مان در زُباله ختم نمی شود، بلکه از طریق بدن عیسی که به ما ملحق شده است پر و تقدیس می شود. زندگی ما بی ارزش نیست، ارزش دارد!

بنابراین پولس از دو خانه کاملاً متفاوت صحبت نمی کرد. او یک خط مستقیم را عنوان می کرد که از اینجا شروع می شود و تا ابدیت ادامه می یابد. از این دنیا به آن دنیا. ما الان در اینجا فرزندان خدا هستیم و پس از آن نیز چنین خواهیم بود. اما ما به عنوان فرزندان خدا مانند غریبه و بی خانمان و یتیم در چادرهای زمینی خود هستیم. این به این دلیل است که ما نمی توانیم خدا را ببینیم یا احساس کنیم. در این دنیای بیگانه، خداوند یک چیز بسیار مهم به ما می دهد. این روح القدس است. پولس از روح القدس به عنوان یک تعهد و اژده صحبت می کرد. مثل ضمانت. معنی ضمانت آشکار است. به این معنی است که یک سهم در حال حاضر پرداخت شده است. اما این ضمانت ثابت می کند که سهم فراوانی بعداً پرداخت خواهد شد. شاید بتوان آن را اینطور تصور کرد که گویی قرار است به فرزندانمان سورپرایز بزرگی بدهیم. برای بهتر شدن سورپرایز، چشمان بچه ها را می بندیم و اجازه می دهیم اطراف اتاق را حس کنند تا بتوانند هدیه گرانها را لمس کنند و احساس کنند. برای مدتی به آنها اجازه می دهیم حدس بزنند چه چیزی در آنجا پنهان شده است. در برخی مواقع کودکان دیگر نمی توانند خود را نگه دارند و چشم بند را از چشمان خود پاره کرده تا چهره به چهره ببینند چه چیزی در آنجا است. تقریباً باید زندگی ما را با روح القدس اینگونه تصور کنید. ما نمی توانیم خدا را ببینیم و اثبات کنیم. اما روح القدس به ما نشان می دهد که خدا هنوز آنجاست! او ما را آهسته به سوی محبت خدا هدایت می کند. آهسته ما نیز می توانیم اراده خدا را در زندگی خود تشخیص دهیم. گاهی دیگر نمی توانیم خود را نگه داریم. ما در دعاهایمان ناله می کنیم. همچنین واقعی وجود دارد که نمی توانیم چیزی را حس کنیم یا ببینیم. سپس ما فکر می کنیم که همه چیز فقط یک رویا است. واقعی وجود دارند که فکر می کنیم برهنه و تنها هستیم. حتی واقعی وجود دارند که معتقدیم خدا آنجا نیست. به خصوص وقتی در زندگی خود متوجه می شویم که همه چیز پایانی دارد و تمام شده است. به خصوص در این روزها می توانیم بدانیم که روح چیزی بیش از یک هدیه است! روح القدس خود خدا است! و چون خود خدا از طریق روحش در زندگی ما حضور دارد، ما در دستان امنیت او هستیم. به همین دلیل است که او در شکست های ما در کنار ماست و ما را پشتیبانی می کند. او به روشی فراطبیعی به ما شهادت و امید می دهد و افکار بد و غم انگیز را از ما دور می کند. و بیش از هر چیز دیگری، او نشان دهنده ی مشارکت صمیمانه با عیسی و با پدر آسمانی عزیزمان است. چون اینطور است، ما اغلب آه می کشیم. نه تنها به این دلیل که دلسرد شده ایم، بلکه به این دلیل که امیدوار هستیم. روح القدس در ما هرگز ساکن نمی شود. او در درون ما در حرکت است و اراده خدا را در زندگی ما آزاد می کند تا بتوانیم آنچه را که خدا از ما انتظار دارد انجام دهیم. ما از طریق کلام خدا می دانیم که چه باید بکنیم و خدا از ما چه می خواهد. و از این نظر، پولس در مورد آخرین داوری صحبت می کند. در آنجا یک روز در برابر عرش داوری مسیح خواهیم ایستاد. جایگاه قضاوت مسیح یک تصور عجیب است. آیا مسیح گناه را کاملاً پاک نمی کند؟ مسیح در مورد گناه و خطای ما سکوت نمی کند، اما تصویر مسیح به عنوان قاضی جهان می تواند بسیار آرام بخش باشد. زیرا مسیح به صراحت به ما نشان می دهد که چه کسی هستیم. در عین حال او قاضی جهانی نیست که بخواهد ما را محکوم کند! نه، عیسی نیز مدافع ماست! از یک سو، عیسی در کنار خدا می ایستد و تمام عدالت را به انجام می رساند. از طرف دیگری او در کنار ماست و چیزی جز این نمی خواهد که بتوانیم پیش او برویم و با او زندگی کنیم. وقتی که من به عیسی می نگرم به خواست مقدس خدا پی می برم. بدین گونه زندگی کردن همان خواست مقبول خدا می شود که هدف و معنای وجودیت من است. آمین